

محمود صالحی و تمام زندانیان سیاسی دربند را فراموش نکنیم

نمی دانم! اما امید دارم!

فواد شمس

سوم آذرماه هشتاد و شش



زمانی که نامه ی پسر محمود صالحی را می خواندم اشک در چشمانم جمع شد. اتفاق این چند روز در فکر سلامتی کلیه محمود صالحی و سلامتی چشم منصور اسالو و همچنین نگران ابراهیم مددی و رضا دهقان بودم.

اتفاقن بحث آن بود که عده ای می خواهند اسالو را تبدیل به لخ و السای ایران کنند و عده ای هم می گویند این چپ ها دارند صالحی را جای اسالو جا می زنند. اتفاقن به رفقای نقد داشتیم که چرا اسم محمود صالحی را در کنار دیگر زندانیان سیاسی ننوشته بودند؟

اما باید به همه ی این کسانی که از موضع های اولترا راست و اولترا چپ در فکر ایجاد اختلاف در صفوف طبقه کارگر هستند گفت که اگر کارگران به نیروی متحدانه طبقاتی شان باور داشته باشند هیچ گاه نمی توانید با این بازی های سیاسی کودکانه در صفوف متحدانه ی آنان شکاف ایجاد کنید. اگر امروز برای آزادی محمود صالحی تلاش می کنیم فردا برای آزادی اسالو و مددی و رضا دهقان و هر کارگر و انسانی که برای احقاق حقوق اش به زندان افتاده است تلاش خواهیم کرد.

به نظرم همان طوری که پسر محمود صالحی در نامه اش نوشته است بیاییم محمود صالحی را فراموش نکنیم. ما کارگران، جوانان و زنان و تمام انسان های آزاده جهان باید برای آزاد محمود صالحی و تمام کارگران زنان و دانشجویان و انسان های آزادی خواه از بند و زندان ها بکوشیم.

پیشنهاد می کنم در وبلاگ تان متن کامل نامه پسر محمود صالحی را بگذارید. و به وبلاگ کارگر و کمیته دفاع از محمود صالحی لینک دهید.

نمی دانم! اما امید دارم!



مریم حسین خواه فعال زنان که اکنون در زندان اوین است به واقع زندانی نظم مردسالار و سرمایه دارنه موجود است. نظمی که در تمامی جامعه ی ما هر روزه میلیون ها زن و مرد را دربند خویش کشیده است. نظمی که هر روز نگرانی و مشکل تازه ای نه تنها برای مریم که برای تمام انسان ها ایجاد می کند. نگرانی ها و مشکلاتی که



من خود گوشه ای از آن ها را در مورد مریم برای مدت کوتاهی از نزدیک شاهد بودم. در زمانی که هر دوی ما در محل کار مشترکمان در روزنامه اعتماد با این قبیل معضلات دسته و پنجه نرم می کردیم.

زمانی که خبر بازداشت مریم را شنیدم خاطره ی روزی را که مریم به مناسبت آغاز زندگی مشترک تازه اش با یک جعبه شیرینی در پیاده روی مقابل روزنامه دیدم در ذهنم شکل گرفت.

روزی که مریم شادی توامان با نگرانی اش را با ما تقسیم کرد. روز هایی که از دغدغه هایش در مورد زنان و ستمی که بر آنان می رفت می خواست بنویسد اما صاحبان روزنامه اعتماد اجازه نمی دادند. کسانی که باز تولید کننده ی همان مناسبات مردسالارانه بودند، جلوی مریم را می گرفتند. همان طوری که جلوی من را می گرفتند که نباید از دغدغه های کارگران بنویسم.

یادروزهایی می افتادم که با هم بحث می کردیم. من نقد هایم را به حرکت جیش زنان و حرکت کمپین می گفتم و مریم بسیار صبورانه گوش می کرد و سعی داشت توضیح دهد. هر چند که به احتمال قوی هیچ کدام مان اقتناع نمی شدیم اما مهم آن بود که با هم در فضای دوستانه و صمیمی بحث می کردیم. بحث هایی که اگر ادامه می یافت و اگر می گذاشتند شاید نتیجه می داد. آری حاکمان سرمایه دار و مردسالار جامعه ما حتی نمی گذارند ما با هم بد باشیم. حتی نمی گذارند با هم بحث و جدل و دعوا کنیم. چون می هراسند. می هراسند که از دل این نقد مداوم نیروی مادی بیرون آید که کل سیستم شان را از ریشه نابود سازد.

اما مریم محکم تراز من ایستاد. من رفتم اما او ماند. او می خواست که در مورد مشکلات زنان بنویسد در روزنامه در اینترنت و هر جایی که می توانست و دست آخر هم توانش را بر او تحمیل کردند. به جرم نوشتن از این مشکلات به زندان انداختنش!

زندان جزئی از مناسبات غیر انسانی حاکم بر جامعه ما است. این زندان گاهی در خانه ماست گاهی در محل کارمان و گاهی در خود دره ی اوین! زندان جزئی از همین سیستم است اصلا کلیت همین سیستم است. مریم هم چون میلیون ها زن و انسان دیگر این جامعه در بند این سیستم است.

فکر می کنم تلاش برای آزادی مریم علاوه بر آن که نیاز به حساسیت فردی دارد نیاز به یک عمل جمعی نیز دارد. عملی که به معنا واقعی کلمه رادیکال باشد. عملی که دست به ریشه مشکلات بزند. ریشه هایی که به وجود آورنده ی ماهیت زندان هستند. ریشه هایی که خشت خشت زندان اوین را بر بستر دره ای سبز و زیبا به زشتی بنا نهاده اند. ریشه های کثیفی که نه تنها مریم و زنان و دانشجویان و کارگران زندانی در دره اوین بلکه بسیاری دیگر را در بند کشیده اند.

آری این ریشه های سترگ تر از وسعت دید محدود ما ست. این ریشه ها تا آن جایی پیش رفته اند که باعث شده پدري کارگر که تنها برای احقاق حقوق خود و هم طبقه ای هایش و تمام انسان های این جامعه صد ها کیلومتر دورتر از مریم در زندان سندانج به سر ببرد. پدري که فرزندش از دوری وی تنها می تواند به زنی مبارز در خانه شان تکیه کند: (همیشه با دلداریهای مادرمان این زن مبارز به آینده امیدوار شده ایم و دوری از پدر برایمان قابل تحملتر شده است. مادری که مدت زیادی از زندگی مشترکش را صرف تلاش برای آزادی و کسب خبر از وضعیت شریک زندگی

اش و پدر فرزندانش در زندان شده است!

ما، فرزندان ، محمود صالحی درک کرده ایم که چرا پدرمان زندانی شده است! آری به واقع مریم و تمامی زندانیانی که سعی در تغییر مناسبات غیر انسانی مردانه ی این جامعه دارند تنها نیستند و خاطره شان فراموش نشدنی ست. در کنار آن محمود صالحی و تمامی کارگران زندانی نیز نباید فراموش شوند. تغییر این شرایط و نابودی زندان ها درگرو تغییر بنیادین مناسبات مردسالارانه و سرمایه دارانه ی حاکم بر کلیت سیستم موجود است.

من مریم را فراموش نکرده ام همان طوری که خیلی از دوستان و رفقا دیده و نادیده ی زندانی ام را فراموش نکرده و نخواهم کرد. همان طوری که کارگر مبارز فراموش نشدنی مثل محمود صالحی را فراموش نکرده ام. همان طوری که تمامی کارگران زندانی اسالو و مددی و رضا دهقان و... را فراموش نکرده ام.

هر شب با این تصور و رویا می خوابم که روزی فرا برسد که مریم در کنار همسرش شاد و زیبا زندگی راحتی داشته باشد همان طوری که محمود صالحی در کنار ۲ پسرش در خانه ای که تمام بار مشکلاتش بر دوش زن محکم و مبارزه مثل نجیبه است شاد و زیبا زندگی کند.

من با این امید و این رویا و این تصور زنده ام. هر روز و هر شب تصور می کنم جهانی بدون مرز و محدوده جهانی بدون زندان را! شاید همین تصورات جمعی ما باشد که روزی تبدیل به عمل متحدانه و آگاهانه ی شود که این تصورات شیرین را عینیتی مادی ببخشد. روزی که محمود صالحی به همراه فرزندان و همسرش در دشت های سبز جاده سقز و بانه قدم بزنند و روزی که مریم نیز با همسرش با اختیار و آزادی خودشان به دره اوین بروند نه برای زندانی شدن بلکه برای آن که از سر سبزی و زیبایی آن جا که دیگر زندان نیست لذت ببرند. آیا این روز فرا خواهد رسید؟ من هم نمی دانم! اما همچنان امید دارم!

فواد شمس

شنبه سوم آذر